



شروع دوباره

زهرا برخوردار

سرشناسه	برخورداری، زهرا، ۱۳۳۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: شروع دوباره نویسنده زهرا برخورداری.
مختصات نشر	: تهران: راز نهان، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری	: ۱۹۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۸-۰۹۹-۳
وضعیت فهرست‌ریسی	: فیبا
موضوعی	: دامت‌الزمانهای فارسی -- قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: ۷۹۶۳PIR / ۵۶۶ش ۱۳۹۱
رده‌بندی دیوین	: ۲۷۲۳۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۷۰۵۴۴۲



عنوان کتاب: شروع دوباره

نویسنده: زهرا برخورداری

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۸-۰۹۹-۳

شماره تماس مرکز نشر و پخش:

۰۲۱-۶۶۹۲۳۱۹۱

۰۹۱۲۲۲۳۰۲۶۹

مقدمه

نمی دانم تا کنون با کسانی رو به رو شده اید که معنای زندگی خود را در خانواده؛ پدر، مادر، برادر، فرزند، همسر و یا آخرین برگ یک درخت (مثلا در آن داستان پیرمرد نقاش و دخترک مریض) یا هر چیز دیگری جستجو می کنند؟... حال تصور کنید دست تقدیر تمامی این موهبت ها را از انسان بگیرد، چه می کنید؟ در مقابل سرنوشت زانو می زنید و تسلیم می شوید یا مثل شخصیت اصلی این رمان زندگی را به چالش می طلبید و به شروع دوباره ای می رسید؟ پس اگر به این حقیقت باور داشته باشیم و یقین حاصل کنیم که هیچ چیز در این دنیا پایدار نیست جز «او»... آنگاه می توانیم معنای زندگی خود را از نو تعریف کنیم و با معنا بخشیدن به امور پایدار و ارزشمند شرایط سخت را بر خود هموار کنیم و به زندگی از نو لبخند بزنیم...

((شروع دوباره)) کتابی است که شما را دعوت به مبارزه می کند. از مهم ترین مشخصه های این کتاب بحرانی است که در جای جای کتاب می بینید، بدین معنی که نویسنده با دلوپس نگه داشتن خواننده او را به دنبال خود می کشاند و میل و رغبت او را بر می انگیزاند خواندن این کتاب را به تمام دوستداران رمان پیشنهاد می کنم.

به نام هستی

از پدر و مادرم یاد گرفته بودیم که به خلوت یکدیگر و به حریم خصوصی دیگران احترام بگذاریم. صدای سنگین سکوت در فضای اتاق پیچیده بود. پدر سیگاری روشن کرد و گفت: ای کاش حداقل این پسر راضی می‌شد بی‌رفت اتریش پیش برادرش. مادر با رضایت جواب داد:

با این که من هم در این مورد با شما هم عقیده‌ام ولی او از اتریش خوشش نمی‌آید. فقط دعا می‌کنم همین جا دانشگاه قبول شود، اصلاً طاقت دوری این یکی را ندارم. فریاد پس از شنیدن نظرات پدر و مادر رو به پدر کرد و گفت: پدر جان حالا که شما تازه بازنشسته شده‌اید بهتر است همگی یک سفر شمال برویم. هم خستگی کنکور از تنمان بیرون می‌آید و هم سری به خاله خاله جان می‌زنیم.

بعد رو کرد به من و گفت: خواهر جونم تو هم با نظر من موافقی؟

فرانک که انگار حواسش جای دیگری بود یکباره پرسید: همان چی گفتی؟ سفر؟ بله، بله. اتفاقاً پیشنهاد خیلی خوبی است. هم به خاله سر می‌زنیم و هم خستگی یک سال تحصیلی را از بدنمان درمی‌آوریم.

مادر همانطور که از روی مبل برمی‌خاست گفت: راستش فکر بدی نیست. بینیم نظر پدرت چیست؟ پدر شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت من تابع جمع، هر چه دیگران تصمیم بگیرند من هم موافق هستم.

فرانک رو به پدرش کرد و گفت: پدر جان پس امسال جشن تولد ما را در خانه خاله جان می‌گیرید نه؟ فرزند از آن طرف هال با صدای بلند گفت: چی

